

## جهان در سال ۲۰۰۰

Fred Halliday, *The World at 2000: Perils and Promises*, London: Palgrave, 2001, 192 pages.

دکتر سید جواد صالحی

پژوهشگر ارشد مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات

استراتژیک خاورمیانه

جهانی شدن از ابعاد مختلفی مورد بررسی واقع شده و ذرعین برانگیختن سؤالات متعددی در این زمینه، تحلیل‌های متفاوتی را بر خود مترتب داشته است. جهانی شدن به عنوان پروژه یا پروسه، چالشها، پی آمدها و فرصتها از مواردی است که در نوشتارهای مربوط به جهانی شدن مورد تدفیق واقع شده است. لیکن به دلیل تحولات ایجاد شده در فناوری رسانه ای و ارتباطاتی و تمایل روبه رشد جهان گرایی در هماهنگ سازی جهانی نظریه ها، فرهنگها، ارزشها و حتی شیوه های زندگی، تأمل در این خصوص به دغدغه جدی اندیشمندان و نظریه پردازان تبدیل شده است. فردهالیدی که در ایران به خاطر نگارش کتاب «دیکتاتوری و توسعه سرمایه داری در

ایران» شهرت یافت و امروز یکی از نظریه پردازان و مدرسان اقتصاد بین الملل در لندن است. در این کتاب در پی بررسی موضوع جهانی شدن است. بنا به اعتقاد تحلیلگران جهانی شدن از محوری ترین واژه ها یا روندهای تعریف کننده محیط بین المللی و ملی و ماهیت معرفت و فعالیتهای بشری در حوزه های اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و اجتماعی در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم است و با توجه به انقلاب دائمی در فناوری اطلاعاتی، تا آینده قابل پیش بینی چنین خواهد ماند. براساس یک تعریف، جهانی شدن منعکس کننده کثرتی از ارتباطات و پیوندهای متقبل است که فراتر از مرزها و جوامع ملی می روند. مطابق این تحلیل جهانی شدن به عنوان فرایندی تعریف می شود که براساس آن، رویدادها، تصمیمات و فعالیتها در یک بخش از جهان تبعات سریع (مثبت یا منفی) جهانی دارند. سه اردوی عمده نظم اقتصاد سیاسی بین المللی جهانی شدن را به طور متفاوتی مورد نظر قرار می دهند. اردوی نسولیبرال معتقد است که بازار

جهانی موجب هماهنگی بین منافع ملتها می شود. اردوی نو واقع گرا معتقد به محوریت دولت در نظام بین الملل است. نومارکسیست ها معتقدند که جهانی شدن نسخه دیگری از استعمار است که آسیب پذیری و وابستگی جهان در حال توسعه را افزایش و شکاف میان فقیر و غنی را وسیعتر می کند.

کتاب فردهالیدی با عنوان جهان در سال ۲۰۰۰ حاوی مجموعه مقالاتی است که وی بنابر شرایط، تحولات و حوادث جهانی نسبت به تدوین آن همت گماشته یا به صورت سخنرانی در یکی از مراکز علمی ارایه داده است.

هالیدی فصل اول کتاب را به بررسی جهان در حال گذار اختصاص داده و به تغییرات ژئوپلیتیک اشاره می نماید. وی بر این باور است که زمانی مرکز قدرت اقتصادی و نظامی جهان در آتلانتیک شمالی قرار داشت و دولتهای اروپایی و ایالات متحده آمریکا مهمترین بازیگران آن به شمار می رفتند، اما رشد قدرتهای آسیای شرقی نشانگر تغییرات

مهمی است که باید مدنظر قرار گیرد. وی تغییر و تحول مربوط به ماهیت قدرت را از شاخصه های دوران گذار می داند. به نظر وی ابتدا شکل قدرت فقط نظامی بود، اما بعداً با قدرت اقتصادی و فرهنگی پیوند خورد و نتیجه می گیرد که در جهان در حال گذار قدرت نظامی و استیلا و برتری بی قید و شرط آن رو به زوال است، زیرا اختراع

سلاحهای هسته ای در اواسط دهه ۱۹۴۰ جنگ بین قدرتها را عملاً ناممکن ساخت و به خاطر تأثیر فزاینده فناوری تحول به سوی قدرت نرم افزاری<sup>(۱)</sup> افزایش یافته است. به طور کلی از نظر هالیدی ارتباط بین سه شکل قدرت (نظامی، فرهنگی و

اقتصادی) افزایش یافته و به خاطر به وجود آمدن مسایل نوین عملاً راه حلهای غیرنظامی برتری یافته از اهمیت قدرت نظامی کاسته شده است. اما با وجود این، قدرت نظامی برای ایجاد پاسخ منسجم در سیاستها ضرورت دارد. وی در این فصل دیدگاههای موجود در خصوص نظام نوین بین الملل را بررسی و نقد می نماید. او دیدگاه اول را دیدگاه

هژمونیک گرای خوش بینانه نام می‌نهد<sup>(۱)</sup> که توسط فوکویاما و توماس فریدومن مطرح شده است. هالیدی معتقد است که مشکلات چندی بر سر راه این دیدگاه قرار دارد:

نخست، پایه‌ها و بنیانهای همکاری برای موجه شدن و حل مسایل بین‌المللی سست و شکننده است، به ویژه این موضوع در مسایل امنیتی شدیدتر است؛

دوم، این دیدگاه از بعد ساختاری نابرابر و بیانگر ویژگی الیگارشی اقتصاد جهانی است؛

سوم، ستونهای دوگانه این دیدگاه یعنی دموکراسی و بازار چندان هم در تمام جهان مشاهده نمی‌شوند. دموکراسی در یک سوم جمعیت جهان حاکم است و در بقیه نقاط جهان حکومت‌های شبه اقتدارگرا حاکمند؛

چهارم، یکی از درسهای قرن بیستم در این دیدگاه فراموش شده است و آن اینکه تغییر می‌تواند از هر دو جهت یعنی هم از بالا و هم از پایین رخ بدهد.

دیدگاه دومی که هالیدی از آن تحت

عنوان اصلاحات لیبرال<sup>(۲)</sup> نام می‌برد، بر نهادهای بین‌المللی مثل سازمان ملل متحد و رشد همکاری کشورهای توسعه یافته تأکید دارد. هالیدی در نقد این دیدگاه عنوان می‌دارد که «این دیدگاه تاریخ پنجاه ساله را به فراموشی می‌سپارد و آن اینکه نهادهای بین‌المللی زمانی کارآمد بوده‌اند که قدرتهای بزرگ با آنها کار می‌کرده‌اند ولی این نهادها تأثیر چندانی بر قدرتهای بزرگ نداشته‌اند.»

دیدگاه بعدی که وی از آن نام می‌برد دیدگاه ضد امپریالیستی نوین<sup>(۳)</sup> است. این دیدگاه تدبیر امور جهانی توسط غرب را رد می‌کند و هژمونی غرب را به مبارزه می‌طلبد و اجماع غرب را امری منفی متصور می‌نماید. پیروان این دیدگاه معتقدند که این اجماع نتایج مثبتی را برای جهان در پی نخواهد داشت.

دیدگاه بعدی که وی از آن نام می‌برد عبارت است از عصر میانه جدید<sup>(۴)</sup> این دیدگاه معتقد است جهان به سمت نوعی آشوب در حرکت است. وی رابرت

1. Hegemonic Optimism  
2. Liberal Reform  
3. New Anti-Imperialism  
4. New Middle Age

هاروی و رابرت کاپلان را از طرفداران این برداشت به شمار می‌آورد. این برداشت بر این باور است که سه هنجارهای بین‌المللی امنیت و مدنیت در حال زوال است و در همان حال نیز به طور فزاینده‌ای قدرت خود را در عرصه کنترل انحصاری از دست داده است و از طرف دیگر، شاهد گسترش تسلیحات هسته‌ای و متعارف هستیم.

در دیگر سو به تصور هالیدی، دیدگاهی وجود دارد که براساس آن تمامی موارد حاضر تازه هستند، اما به طور کلی دو مورد نوین در سیاست بین‌الملل در حال گذار وجود دارد که یکی سقوط اتحاد جماهیر شوروی و دیگری پدیده جهانی شدن است که باید به آنها و آثارشان توجه گردد.

فرد هالیدی در فصل دوم به آثار قرن بیستم توجه دارد و بر این باور است که به سه دلیل نمی‌توان تاریخ قرن بیستم را به کنار نهاد؛ زیرا نخست، قرن بیست و یکم را شکل بخشیده و نقشه دولتها، تقسیم اقتصادی جهان و نهادهای بین‌المللی برای تدبیر امور جهانی از جمله آثار این حوزه است،

دوم، ایجاد احساس وجود در یک نظام بین‌المللی را دامن زده است، و سوم، تجربه جهانی شدن را به وجود آورده است. به همین جهت وی در این فصل به بررسی مختصری از قرن بیستم می‌پردازد. از جمله ابعاد این بررسی به تاریخ اقتصادی قرن بیستم از جمله دوره‌های گسترش سرمایه‌داری توجه دارد. به زعم او سال ۱۹۴۵ نقطه عطفی به شمار می‌آید؛ نقطه عطفی که به امید و خطرهای آن

توجه دارد. خطر از این جهت که سرمایه‌داری اقتدارگرا خطرهای شدیدی را برای جهانی شدن در پی دارد و امید از این جهت که نقطه شکست رژیمهای فاشیستی را نشان می‌دهد. بنابراین، وی نتیجه می‌گیرد که با توجه به نقش این قرن در ساخت بندی جهان متشکل از دولتها نمی‌توان این قرن را به فراموشی سپرد.

فصل سوم کتاب نیز موضوعی در راستای فصل دوم می‌باشد، اما هالیدی در فصل چهارم به کالبد شکافی احیای جنگ در جهان جدید می‌پردازد. به نظر وی جنگ هم از بعد بین‌المللی آن در شکل بین‌دولتی و هم در شکل داخلی آن تأثیر مهمی در شکل بخشیدن به جهان مدرن داشته است و نقشه

فعلی جهان به صورت فعلی را تا حدود بسیار زیادی محصول جنگ می‌داند. تحول اقتصاد مدرن و دولت، تحول علم و آموزش مدرن نیز تا اندازه زیادی محصول چالش‌های ناشی از نزاع‌های بین‌المللی بوده است. به نظر هالییدی در دوره پس از جنگ سرد در خصوص جنگ دو تمایز اساسی وجود دارد:

۱. عصر جنگ‌های بزرگ به گونه‌ای که در قرن هجدهم مشاهده می‌شد به پایان رسیده است؛

۲. شکل‌های نوینی از جنگ مانند بالکان و غیره پدیدار شده‌اند.

وی نتیجه می‌گیرد که در دوران پس از جنگ سرد کاهش قابل ملاحظه‌ای در تعارضات نظامی جهانی صورت گرفته (تعارض ناتو-ورشو)، اما در دیگر سو روندهای دیگری وجود دارند که نمایانگر وقوع جنگ و احتمال آن در آینده است و

مرحله‌های جدیدی از تعارض و جنگ همچون جنبش‌های چریکی، تروریسم و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی پدیدار شده که نشانگر رشد پدیده ناامنی در جهان معاصر و نوین است.

وی سپس نتیجه می‌گیرد که در اروپا

و قاره آمریکا گستره ناامنی به شدت کاهش یافته است و وضعیتی بسیار متفاوت از سایر نقاط جهان وجود دارد، ولی در نواحی آسیای دور، آسیای جنوبی و خلیج فارس وضعیت جنگ وجود دارد و خطرها در روابط چین با بقیه نقاط جهان از جمله مسئله تایوان و منازعات هند و پاکستان همچنان

باقی است و در خلیج فارس نیز بی‌ثباتی شدیدی به چشم می‌خورد. بنابراین، در جهت امکان صلح اظهار می‌دارد

که در سده نوین دیپلماسی به تنهایی کافی نیست و امیدوارانه‌ترین چشم‌انداز جهان صلح آمیز در سده بیست و یکم در تحکیم و گسترش نواحی صلح دموکراتیک یعنی مناطق اروپا و آمریکای شمالی و آوردن دیگر مناطق به درون نظام توسعه اقتصادی و حکومت دموکراتیک است.

فصل پنجم و ششم کتاب به تعریف جهانی شدن اختصاص دارد. در این بخش از دیدگاه فرد هالییدی جهانی شدن را به صورت ساده می‌توان شامل سه بعد دانست:

۱. زوال مرزهای بین دولتها و جوامع؛

۲. افزایش تجانس جوامع و دولتها؛ و

۳. افزایش حجم مبادلات بین جوامع. ویژگی مثبتی برای نظام جهانی خواهد بود.

او در ادامه این فصل چالشهای جهانی را به تحلیل می‌کشد و مهمترین آنها را به شرح زیر بر می‌شمارد:

۱. بی‌ثباتی در امور اقتصادی و دوره‌های بحرانی در اقتصاد سرمایه‌داری؛
۲. رشد بی‌ثباتی در بازارهای پولی و مالی؛
۳. رشد نابرابری و شکاف بین کشورهای توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته؛
۴. تغییر و تحولات محیطی؛ و
۵. گسترش شکل نوینی از بیماریها.

فصل هفتم کتاب به ارزیابی قدرت آمریکا در نظام آینده جهانی اختصاص دارد. هالیدی معتقد است که برای این ارزیابی باید به پارامترهای زیر توجه کرد: ۱. تجزیه و تحلیل کشور آمریکا؛ ۲. تاریخ کشور آمریکا؛ و ۳. سیاست داخلی و فرهنگی آن. وی در نهایت چنین ارزیابی می‌نماید که قدرت آمریکا برای آینده جهان به عنوان یک کل بسیار سرنوشت‌ساز است و در حال حاضر آمریکا به عنوان کشور برتر مطرح است و چنین نیز خواهد ماند. وی اعتقاد دارد که قدرت آمریکا نه تنها تداوم می‌یابد بلکه اگر به درستی مورد استفاده قرار گیرد

فصل هشتم و نهم کتاب به نقش فرهنگ در روابط بین‌الملل اختصاص دارد و نویسنده چنین استنتاج می‌نماید که جهانی شدن الزاماً به از بین رفتن فرهنگها منجر نخواهد شد. در این فصلها به تدبیر امور جهانی می‌پردازد و در این خصوص چهار سطح را مطرح می‌نماید و یک نظام چند لایه از اقتدار و تصمیم‌گیری را به این ترتیب شرح می‌دهد: سطح نخست، سازمانهای بین‌المللی؛ سطح دوم، دولتها؛ سطح سوم، جامعه مدنی در درون کشورها و بین کشورها مانند سازمانهای غیردولتی و جنبشهای اجتماعی، گروههای مذهبی و همه کسانی که بدون توجه به اقتدار دولتها خواهان فعالیت می‌باشند؛ و سطح چهارم، افراد. در حقیقت او سعی می‌کند نظامی دموکراتیک از تدبیر جهانی ارائه دهد.

در فصل دهم فرد هالیدی در صدد ارائه دیدگاهی نوین درباره جهان آینده می‌باشد. وی در ابتدا دیدگاههای رادیکالی و مارکسیستی را رد می‌کند و بر این باور است که باید دیدگاهی رئالیستی و در عین حال انتقادی از این جهان ارائه کرد. در این راستا

وی سه اصل اساسی را که بنیان چنین دیدگاهی را شکل می دهند مطرح می سازد که عبارتند از: ۱. برابری؛ ۲. دموکراسی؛ و ۳. حقوق.

اصل برابری در روابط بین الملل شامل برابری دولتها و مردم است که در حقوق و دیپلماسی بین المللی به رسمیت شناخته شده، اما در عمل چندان تحقق نیافته است. دموکراسی نیز در برخی از کشورها تحکیم یافته است اما در اکثریت کشورها چنین نیست و پیش شرطهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن هنوز مهیا نگردیده است. این اصل همچنین مستلزم به چالش کشیدن و مبارزه جویی با دیگر اصولی است که در سالهای اخیر حاکم بوده اند؛ از جمله، بازار یعنی قدرت پول، ایدئولوژی مصرف گرایی و تمایلات مصرف کنندگان و غیره.

وی سپس به اصل حقوق می پردازد که مهمترین آن را حقوق تجلی یافته در حقوق بشر می داند و آن را مستلزم تغییرات چندی از جمله مسئولیت حفظ جامعه به عنوان یک کل و به همان میزان حفظ دولت،

شناسایی توزیع ناقص اما کارآمد قدرت در نظام بین الملل و توجه به تفاوتهای موجود کشورهای مختلف نظام بین الملل می داند. آخرین موضوعی که هالیدی به آن توجه نشان می دهد شکنندگی دموکراسی است. وی در کنار جنگ و نابرابری سومین چالش جهان در ۲۰۰۰ را مربوط به گسترش و تحکیم دموکراسی و موانع موجود در این فرایند می داند.

اصولاً تغییرات جوامع و پایان جنگ سرد، تفکر و اندیشه درباره تقویت دموکراسی در جوامع توسعه یافته و تلاش برای کاهش موانع آن را شدت بخشید. وی سال ۱۹۸۹ را در حقیقت پایان نه تنها یک ایدئولوژی بلکه هر دو ایدئولوژی می داند و در حقیقت شکلی از سازش را نشان می دهد که در شکل اجماع نوینش در یک بازار اجتماعی<sup>(۱)</sup> تجلی می نماید که نشانه های آن را می توان در ایجاد فرهنگ گسترده مدنی و تأکید بر موضوعاتی مانند آموزش، خانواده و غیره جستجو کرد که به نوعی بازسازی نظام رفاه به شمار می رود.

به نظر فرد هالیدی دموکراسی در

معرض سه نوع انتقاد قرار دارد:

جنبشهای توده‌ای فراهم می‌نماید که خود می‌تواند زمینه را برای ظهور رهبرانی که از عوام فریبی ملی‌گرایی بهره می‌برند، پدید آورد. هالییدی سپس به عواملی که به عنوان فشار خارجی بر دموکراسی وجود دارد همچون اقتصاد جهانی، مسایل محیطی، بهداشت، مهاجرت و امنیت اشاره می‌کند.

از ویژگیهای برجسته و بارز این کتاب این است که دیدگاهی واقع‌گرایانه را در تحلیل جهانی شدن تعقیب می‌نماید و به طور سیستمیک نظریه‌ها و ارزیابیهای ارائه شده در این خصوص را طبقه‌بندی می‌کند، به گونه‌ای که خواننده پس از مطالعه کتاب علاوه بر تبارشناسی موضوع، از مکاتب، دیدگاهها، جریانها و افراد نظریه‌پرداز برجسته آگاهی می‌یابد. لیکن در خصوص نقص کتاب باید اظهار داشت که چون کتاب از مجموعه مقالات و سخنرانیهای مختلف تشکیل شده است، فاقد هم‌پوشانی لازم که مختص یک کتاب علمی است، می‌باشد.

فرد هالییدی هر چند با ارائه دیدگاه نرم‌افزاری از قدرت تلاش می‌کند نظام نوین بین‌المللی را تشریح نماید، در تبیین اولویتهای این قدرت نرم‌افزاری و سطح و

۱. نقد تئوریک، در نقد تئوریک مهمترین موضوع برابری است. هر چند که تمرکز بر برابری در حوزه عمومی مانند اشکال حقوقی، انتخابات و غیره است، تداوم سایر نابرابریها را پنهان می‌نماید. علاوه بر آن یکی از ایرادهای مطرح شده بر دموکراسی این است که اندیشمندان این حوزه بر این باورند که دموکراسی با شرایط برخی جوامع غیر غربی سازگار نیست و این موضوع یعنی گسترش دموکراسی در آنها امکان‌پذیر نمی‌باشد و در اینجا است که اصل جهانشمولی آن زیر سؤال می‌رود.

۲. یکی دیگر از حوزه‌های چالش دموکراسی ظهور ملی‌گرایی به ویژه در کشورهای نوین است. ملی‌گرایی هر چند در ذات با دموکراسی ناسازگار نیست، به دلیل اینکه مشروعیت خود را در سنتهای نیاکان جستجو می‌نماید و رهبران آنها نیز خود را نماد این مشروعیت تصور می‌کنند، از این جهت چالشی برای دموکراسی محسوب می‌گردد.

۳. از چالشهای دیگر دموکراسی فرایند جهانی شدن است که راه را برای



## جهانی شدن و آثار آن بر جهان عرب

احمد ثابت، العولمة و تداعياتها على الوطن العربي، بيروت: مركز دراسات الوحدة العربية، يناير ۲۰۰۳، ۲۵۸ صفحه.

مهدي قويدل

کارشناس ارشد روابط بین الملل

جایگاه آنها تأمل لازم را ندارد و در بسیاری از موارد خود نیز به رغم نقد دیدگاههای فوکویاما و دیگران همان تصمیمات را صادر می کند و در نهایت نسخه دموکراسی فراگیر را تجویز می نماید. این در حالی است که بر موانع و مشکلات آن کاملاً آگاه است و در بخش شکنندگی دموکراسی به آن اشاره کرده است.

بیش از یک دهه است که سؤالاتی را در مورد فرایند «جهانی شدن» مطرح می کنیم و پاسخهایی می دهیم. مفهوم جهانی شدن به چه معنی است؟ ابزارهای آن کدام است؟ آیا مبدأ خاصی دارد؟ آثار آن چیست؟ دست کم تا کنون ثابت شده است که جهانی شدن در زمینه ها و رقابتهای اقتصادی، علمی و دانش فنی، فرصتهای جوامع سرمایه داری را بیشتر کرده است. فرایند جهانی شدن باعث سرازیر شدن ثروت به کشورهای صنعتی شده و کشورهای از توسعه بازمانده یا کشورهای در حال توسعه در فرایند توزیع ثروت در روابط بین الملل عقب مانده اند. کشورهای عربی بر اساس قدرت ملی خود سوار بر موج جهانی شدن نشده اند، لذا در حاشیه قرار دارند. گویی